

۱

پنجمین نشست - یکشنبه ۱ دی ماه ۱۳۷۵ = ۵ ژانویه ۱۹۹۷.

ژاله خانم بسیار عزیز

امیدوارم که سرخوش و تندرست باشید و درود و آرزوهای فراوان مرا به مناسبت فرارسیدن سال جدید میلادی بپذیرید. نامه مهرآمیز و پر محتواي شما را چند روز پیش دریافت کردم و با مقایسه ای در میان تاریخ نوشتن و تاریخ رسیدنش، سرعت کار پست را (در انگلیس و یا آمریکا؟) تحسین کردم!

لازم می دانم که قبل از هر سخن، لطف و مهربانی را که در خواندن و شنیدن اشعار من (در مجموعه «زمین و زمان») ابراز داشته اید، صمیمانه سپاس گویم و سپس به توضیح دو نکته همت گمارم و آنگاه از شما بخواهم که اگر پس از توضیح من، تغییری را در نوشته خود ضروری دانستید و اعمال کردید، به من اطلاع دهید که آیا میل به درج آن در یکی از نشریات فارسی زبان برون مرزی خواهید بود یا نه؟ و اگر جوابتان مثبت است، بفرمایید که در کدام نشریه؟

و اما از دو نکته نیازمند به توضیح، نخستین نشان این است که شما در نامه خود نوشته اید: «... از تعریف شعر که همچون گل و نسیم از بهشت آمده است خوشام آمد اما غربت او را نمی توانم باور کنم زیرا هیچ یک از هنرها مثل شعر در دل و جان انسانها لانه و کاشانه ندارد، که وسیله پیوند و ارتباط اندیشه ها و عواطف آنان است...» و توضیح من این است که اولاً: دوست داشتن انسانها مانع از غربت کسی یا پهنی نمی تواند شد و گواه این سخن، همان «گل» و «نسیم» می تواند بود که هر چند «در دل و جان انسانها» راه دارند، اما غربت بند و از جنس «عناصر زمینی» نیستند



که تضادها را در خود آشکار سازند، بلکه مثل «شعر»، تضادها را در خود مستحیل می کنند و به همین سبب، فراتر از نیازهای روزانه زندگی و بالاتر از «مفیدها» و «مضرها» قرار می گیرند، و ثانیاً: حتی از لحاظ محبوب بودن «شعر» در نزد مردمان هم نباید کسانی را که از آشنایان و دوستان ما به شمار می آیند، نمونه همگان پنداشت زیرا برای اکثریت ایرانیان و خارجیان (اعم از اروپائی یا آمریکائی) «شعر»، محلی از اعراب ندارد و به همین سبب، عوام (و حتی خواص) ایرانی، هر چه را که «خیر لازم» و «بیهوده» می انگارند، می گویند: «شعر است»!

و اما نکته دیگری که نیازمند توضیح است: عقیده ای است که شما نسبت به لزوم «امیدبخشی» شعر (و اصولاً: هنر) دارید و شاید که بازمانده اندیشه های قدیم اجتماعی شما باشد، و البته برای من قابل احترام است، اما عقیده خود من از همان تعبیر «باشتی بودن شعر» آشکار است و بیان صریح ترش این است که «شعر» (و شاید: سایر هنرها)، چه امیدبخش باشند و چه برعکس، همیشه «کمال بخش» خواهند بود، یعنی:

آدمی را چنانکه «مسطور بالا نیز اشاره کردم - فراتر از «سود» و «زیان» و «بد» و «خوب» اخلاق و زندگی روزانه قرار خواهند داد، و بنابراین: لزوم ندارد که همیشه «امیدبخش» و یا «خوشبین کننده» باشند، و اگر چنین توقعی از آنها (و خصوصاً: «شعر») داشته باشیم: ناگزیر خواهیم شد که بر بسیاری از شاهکارهای شعر فارسی (و از جمله: بسیاری از سخنان «فظ» و «سعدی» و «هفتم») قلم بطلان بکشیم. باری، ژاله خانم بسیار عزیز، اگر درباره این توضیحات، سخنی با من دارید: بفرمائید و اگر به قصد انتشار نامه خودتان، تفسیری را به سبب همین توضیحات رومی دانید و متن نامه را در دست ندارید، بنویسید تا بفرستم و در این صورت، نام نشریه ای را هم که برای انتشار آن می پسندید، مرقوم فرمائید. و اما عقیده ام را درباره اشعار مجموعه اخیرتان («ترنم پرواز») - به دلیل دیر رسیدن آن - بعداً خواهم نوشت و فقط همین قدر می گویم که هنگام تورق، از «حال» و زیبایی قطعات «ریاکنار» و «نسیم نوروزی» و «زمین خوردنی است؟» مست شدم، آفرین و صد آفرین بر شما باد! «ژاله» به «سلام» فرادان می رساند. قربان شما: نادر.